

# دانستان پردازی و شخصیت پردازی مولوی در مثنوی معنوی

علیرضا شوهانی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - ایلام

چکیده

از آنجا که مثنوی مولوی، اثری تعلیمی - عرفانی است، سعی شاعر بر این بوده است که در قالب داستانها، حکایتها و تمثیلها به بیان پند و اندرز و گوشزد کردن مسائل اخلاقی و همچنین تشریح افکار و اندیشه‌های عرفانی خود بپردازد. لذا داستانها، حکایتها و تمثیلها می‌توانند از شمول و تنوع بسیاری برخوردار باشند. بهترین نمونه از تداخل حکایات مثنوی در دفتر سوم در ضمن «قصه اهل سبا و یاغی کردن نعمت، ایشان را» نمود یافته است. این حکایت با بیت «۲۸۲» آغاز، ولی دنباله‌اش رها می‌شود و مجدداً در بیت «۳۶۴» بدان باز می‌گردد. بار دیگر دنباله داستان رها می‌شود که پس از ابیاتی نسبتاً طولانی، سرانجام در بیت «۳۶۰۰» بدان باز می‌گردد و نقل آن به پایان می‌رسد.

۹۱

این پراکنده گویی در بیان حکایت، باعث کثرت و تنوع کاربرد شخصیتها در مثنوی می‌شود؛ چه پایه و اساس هر داستانی را شخصیتها آن تشکیل می‌دهد که خود عامل یا معمول رخدادها هستند.

مولوی در مثنوی از سه شیوه در پردازش شخصیتها سود جسته که عبارت است از :

الف) شیوه مستقیم که در این شیوه با صراحة در مورد افراد اظهار نظر می‌کند.

ب) شیوه غیر مستقیم : در این روش این تنها به نمایش کردار شخصیتها می‌پردازد و خواننده خود از خلال نقشی که آنها ایفا می‌کنند به حقیقت وجود آنها پی می‌برد.

ج) شیوه تلفیقی که آمیزه‌ای از روش مستقیم و غیرمستقیم است.

همچنین در این مقاله به ابزارهای شخصیت پردازی مولانا، ویژگی شخصیتها در مثنوی و دسته‌بندی نام اشخاص در داستانهای مثنوی پرداخته شده است.

**کلید واژه :** داستان پردازی ، شخصیت پردازی، ادبیات فارسی، مثنوی مولوی

**مقدمه**

خوشت آن باشد که سر دلبران

سخن از مولانا و شعر اوست. سخن از کسی است که برای هدایت مردمان، «بهتر آن می‌داند که سر دلبران را در حدیث دیگران بخواند» و اگر «حلق‌ها تنگ و ضعیف نمی‌بود»، «داد معنی را بهتر و بیشتر از این‌بیان می‌نمود»؛ چه

گر هزاران طالبد و یک ملول

از رسالت باز می‌ماند رسول

۳۶۰۴/۳

می‌گویند شاعر، نویسنده و دانشمند متعلق به جامعه‌ای است که او را می‌شناسند و از آنجا که مولانا راهمه می‌شناسند، پس او جهانی است؛ به یک یا دو نسل متعلق نیست. او متعلق به همه نسلها، به همه‌اعصار و به جهان است. شعر او به هیچ طبقه یا دوره‌ای متعلق نیست. کلام او متعلق به دیروز، امروز و فرداست. او با احاطه بر علوم عقلی و نقلی زمان خود و به مدد نیروی فکر و روحی خارق‌العاده و تسلط بر عقاید همگان، سخنان خود را طوری پرورانده است که با مذاق همه سازگاری دارد و هم از این روست که تاکنون تأویلهای بسیاری از شعر و شخصیت او صورت پذیرفته است. البته در باب مولوی و شعر او جای‌حرف بسیار هست و خواهد بود. در ایران هر کس که با مثنوی سر و کاری دارد و شیفته آن است، میل دارد درباره آن حرفی بزند و اظهار نظری کند. ادعایی نیست که این نوشته چیزی بیش از این باشد.

**داستان‌پردازی مولوی**

مثنوی هم به علت ذوق داستانسرایی مولوی و هم به علت شور هیجانات شدید عاطفی، که چون خونی گرم و جوشان در رگهای این کتاب روان است و هم به سبب گستردنی و غنای مطالب و مفاهیم از دیگر مثنویهای عرفانی، خواندنی‌تر و تأمل‌انگیزتر و تأثیرش بر خواننده نافذتر است. شیوه بیان مفاهیم و معانی که در ضمن بیان تمثیلها و حکایتها و داستانها و براساس تداعی معانی شکل می‌گیرد و به پیش‌می‌رود، جان و چهره‌ای دریاوار و پرشور و سرشار از حیات به مثنوی بخشیده است. به نظر می‌رسد که مولوی در مثنوی، سخن را هشیارانه و به قصد بیان مفاهیمی مشخص در طرحی اجمالی و از پیش اندیشیده‌آغاز می‌کند؛ اما پیش از اینکه معنی مورد نظر را بعینه آورد، تراکم معانی و مفاهیم ناشی از تداعی‌ها، او را

از خط سیر مورد نظر جدا می‌کند و با خویش می‌برد. او که در آغاز بر کلام و طرح و معنی حاکم بود، با هجوم معانی و مقاهم گوناگون بزودی محکوم و مسخر معانی می‌گردد و تا دوباره به خویش بباید و دنباله طرح و مطلب آغازین را از سر گیرد، بخشی از احوال و عوالم روحانی و سرّ ضمیر خود را تصویر و افشا کرده است.<sup>۱</sup>

قصه‌های مثنوی بسیار و گوناگون است اما شاعر همه جا حوصله قصه‌پردازی ندارد. در بعضی از موارد قصه را کوتاه می‌کند و زود به تعلیم و اخلاق می‌پردازد و گاه از یک قصه به قصه دیگر می‌پرد و به شیوه کلیله و هزار و یک شب، قصه در قصه می‌آورد، اما هر جا فرصت و حوصله دارد در قصه‌پردازی و رعایت دقایق آن ذوق و مهارت نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

مولانا ضمن بحث در نکته‌ای به یاد واقعه‌ای مشهور می‌افتد و در آنباره بحث می‌کند. او حکایتی را برای خود باز می‌گوید، آن حکایت بیان یک اصل صوفیانه را ایجاب می‌کند، ضمن نقل آن، یک مثل او را به گفتن حکایتی دیگر می‌کشاند. این حکایت هم واقعه‌ای معاصر را در ذهن او جان می‌بخشد. ناگهان حکایتی دیگر، اصل فلسفی نهفته در خود را به یاد او می‌آورد. دفعتاً به حکایت نخستین باز می‌گردد، ولی قبل از پایان دادن بدان حکایت به بخشی دیگر و از آن بحث به حکایتی دیگر می‌پردازد و مدت‌ها بعد، برای چندمین بار، باز به حکایت اول

برمی‌گردد.<sup>۳</sup>

۹۳

◊ شاید بتوان گفت بهترین نمونه از این نوع تداخل حکایات در دفتر سوم در ضمن «قصه اهل سبا و یاغی کردن نعمت، ایشان را» بروز یافته است. این حکایت با بیت (۲۸۲) آغاز می‌گردد، اما دنباله‌اش رها می‌شود و دوباره در بیت (۳۶۴) بدان باز می‌گردد و مجدداً رها می‌شود که پس از بیان ایاتی نسبتاً طولانی، سرانجام در بیت (۳۶۰) بدان رجوع می‌شود و نقل آن به پایان می‌رسد. مولانا در بیت (۷۹۰) این حکایت از زبان خداوند به بیان نشانه‌های منافقان برای پیامبر می‌پردازد و به لزوم امتحان کردن آنها گوشزد می‌نماید، اما همین که سخن از امتحان به میان می‌آید، ناگهان ذهن جستجو گر او به یاد قصه هاروت و امتحان الهی معطوف می‌گردد و می‌فرماید:

چون حدیث امتحان رویی نمود  
یادم آمد قصه هاروت زود

۷۹۶/۳

به این ترتیب هنوز حکایتی به پایان نرسیده است، حکایتی دیگر در دل آن به ظهور می‌رسد و این سیر، تسلسل وار ادامه می‌باید. مولوی که خود بیشتر و پیشتر از خوانندگان به

۱۳۸۲

پذیری  
و نسبتاز

۷۹۶/۳

یا :

قصه‌ها آغاز کردیم از شتاب

این امر واقع است، ناچار درایاتی چند به این پراکنده‌گویی خود اعتراف کرده و در واقع از خوانندگان خود پژوهش خواسته است :

این حکایت گفته شد زیر و زبر

همچو کار عاشقان بی پا و سر

۲۸۷۹/۱

ماند بی مخلص درون این کتاب

۲۱۰۹/۳

در جایی دیگر نیز به هراس خود از طولانی شدن داستانهایش، که ناشی از تداخل حکایات است، اشاره نموده، از شرح و تفصیل بیشتر آنها خودداری می‌کند؛ اگرچه برای مخاطب ضروری باشد:

بس مثال و شرح خواهد این کلام

تـا نـگـرـدـدـ نـیـکـوـیـ مـاـ بـدـیـ

... ۸۴۰/۲

وآنجه مقصود است پنهان می‌شود

این دراز است و فراوان می‌شود

۲۸۴۷/۲

اصرار بر بیان جزئیات داستان و ذکر همه سخنانی که شخصیتها باهم رد و بدل می‌کنند، از نکات و جنبه‌های برجسته و چشمگیر مثنوی است که شیوه داستان‌پردازی مولوی را به شیوه قصه‌نویسی معاصر بسیار نزدیک می‌کند.<sup>۴</sup> ناگفته پیداست که این گونه پراکنده‌گویی در بیان حکایات، باعث کترت و تنوع کاربرد شخصیتها در مثنوی می‌شود؛ چه پایه و اساس هر داستانی را شخصیتهای آن تشکیل می‌دهند که خود عامل یا معمول رخدادهایند؛ یعنی رخدادها یا توسط آنها انجام می‌شود و یا برای آنها پیش می‌آید و داستان، معنای خود را از نسبتی با آنان دارد به دست می‌آورد. با این توضیح می‌توان دریافت که بحث اعلام و شخصیتها مثنوی سودمند و در عین حال طولانی و دامنه‌دار است.

از آنجا که هدف غایبی این سخن، درباره داستان‌پردازی و شخصیت پردازی در مثنوی است، نگارنده لازم می‌داند در آغاز تعریفی مختصر از بحث شخصیت و شخصیت‌پردازی ارائه کند و سپس، مناسب با موضوعات آن، نمونه‌هایی از مثنوی به عنوان شاهد مثال استخراج کند تا چارچوب اساسی شخصیت‌پردازی مولوی در مثنوی، برای مخاطب ملموس گردد.

شخصیت

اشخاص ساخته شده (مخلوقی) را که در داستان و نمایشنامه و... ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند. شخصیت در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند وجود داشته باشد. خلق چنین شخصیتهايی را که برای خواننده در حوزه داستان تقریباً مثل افراد واقعی جلوه می‌کنند، شخصیت پردازی می‌خوانند.<sup>۵</sup> در کتابهای نقد داستان از یک دیدگاه خاص، داستانها را به دو دسته کلی تقسیم‌بندی می‌کنند:<sup>۶</sup>

الف - داستانهایی که به صورت مستقیم به وقایع، اشخاص و جهان ویژه خود (واقعی یا خیالی) نظردارند.

ب - داستانهایی که به صورت غیرمستقیم و با واسطه، به مدلول خاص خود دلالت می‌کند. دسته اول شامل تمامی قصه‌ها، افسانه‌ها، اساطیر، حماسه‌ها و نیز بسیاری از رمانها و داستانهای امروزی است و دسته دوم شامل داستانهای رمزی و تمثیلی است. به تبع این نوع تقسیم‌بندی، شخصیتهاي داستانی نیز بر دو گونه کلی اند :

الف) شخصیتهاي واقعی و خیالی.

ب) شخصیتهاي تمثیلی و رمزی.

شخصیتهاي تمثیلی و نمادین بر خلاف شخصیتهاي واقعی شخصیتهايی جانشین شونده هستند؛ به این معنا که شخصیت یا شخصیتهايی، جانشین فکر و خلق و خو و خصلت و صفتی می‌شوند. این «تیپ» از شخصیتها نویسنده را قادر می‌کند تا مفاهیم اخلاقی یا کیفیتهاي روحی و روشنفکرانه را به قالب عمل درآورد.<sup>7</sup> برای مثال در مثنوی، ابراهیم (ع)، ابلیس، ابوجهل، ایاز، بایزید، جالینوس، حسام الدین، خسرو و شیرین، رستم و زال و... از گونه نخست و پادشاه و کنیزک یا ترک و درزی و یا دو برادر، یکی کوسه و یکی امرد از گونه دوم هستند. البته گاهی شخصیتهاي واقعی جنبه تمثیل یا نمادین بودن به خود می‌گیرند؛ از جمله «رستم» که در بیشتر موارد، تمثیل و نماد «شجاعت و قدرت» است و یا اینکه «بایزید» و یا «حسام الدین» که ممکن است تمثیل و نماد «انسان کامل» واقع شوند.

این دو «تیپ» و گونه شخصیتی در مثنوی از دایره شمول گسترده‌ای برخوردارند که در برگیرنده پیامبران، خلفا، شاهان، عارفان، عالمان و بسیاری از افراد بی‌نام و نشان از قشرهای گوناگون اجتماع چون درویش، پیر، بیمار، طبیب، تاجر، گدا، پاسبان، عاشق، مست و محتسب و... و نیز حیواناتی چون، شیر و روباه و خرگوش است. باید گفت، شخصیتهاي تمثیلی در

مثنوی به مانند آنچه در کتبی چون کلیله و دمنه و مرزبان نامه و سندباد نامه و یا منطق الطیر آمده‌اند، بیشتر از نوع غیرانسان و غالباً حیوانات هستند.<sup>۸</sup>

### شخصیت‌پردازی مولوی

در کتاب «عناصر داستان» به شیوه‌های سه گانه شخصیت‌پردازی اشاره رفته است:<sup>۹</sup>

الف) ارائه صریح شخصیتها با یاری گرفتن از شرح و توضیح مستقیم.

ب) ارائه شخصیتها از طریق عمل آنان با کمی شرح و تفسیر یا بدون آن.

ج) ارائه درون شخصیت بدون تغییر و تفسیر.

اگر بر مبنای این روش به بررسی شخصیت‌پردازی مولانا پردازیم، باید گفت که مولوی در مثنوی به‌طور کلی از سه شیوه در پردازش شخصیتها سود جسته که عبارت است از:

**الف) شیوه مستقیم:** در این شیوه او به طور مستقیم و باصراحت به معرفی شخصیتها می‌پردازد و اعمال و افکار، احساسات، اندیشه‌ها و ویژگیهای آنها را بیان می‌کند؛ برای مثال افتخار هر نبی و هر ولی او خدو انداخت بر روی علی

۲۷۲۳/۱

بود از دیدار خلاق وجود

قوت‌جبریل از مطبخ نبود

۶/۳

با یزید آمد که نک یزدان منم

با مریدان آن فقیر محشم

۲۱۰۲/۴

پوستین و چارقش آویخته

آن ایاز از زیرکی انگیخته

۱۸۵۷/۵

**ب) شیوه غیرمستقیم:** در این روش او مستقیماً در مورد شخصیتها اظهار نظر نمی‌کند بلکه تنها به‌نمایش کردارهای آنها می‌پردازد و خواننده، خود از خلال اعمال و اقوال و نقشی که ایفا می‌کنند به احساسات و اندیشه‌ها و ویژگیهای درونی آنها پی می‌برد؛ برای مثال اندر آخر حمزه چون در صفحه شدی بی‌زره سرمست در غزو آمدی در فکنده در صفحه شمشیر خویش سینه باز و تن بر هنر پیش پیش ... ۲۴۱۹/۳

که در بیان شجاعت حمزه است بدون اینکه به صراحة بدان اشاره کرده باشد. همچنین

ایيات زیر

قلعه پیش کام خشکش جرعه‌یی  
تا در قلعه بیستند از حذر  
اهل کشتی را چه زهره با نهنگ

چونکه جعفر رفت سوی قلعه‌یی  
یک سواره تاخت تا قلعه به کر  
زهره نه کس را که پیش آید به جنگ

۳۰۲۹/۶

که در بیان شجاعت و دلاوری جعفر طیار است بدون اینکه به صراحة به آن پرداخته باشد و مخاطب، خود از فحوای کلام مولوی به شجاعت جعفر طیار آگاه می‌شود.

ج) شیوه تلفیقی (مستقیم و غیرمستقیم): در این شیوه او با آمیزه‌ای از دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم به پردازش شخصیتها اقدام کرده است؛ برای مثال

ل مجرم از کارگاهش دور بود  
تا قضا را باز گرداند ز در  
زیر لب می‌کرد هردم ریشخند  
تا بگردد حکم و تقدیر اله  
کرد در گردن هزاران ظلم و خون  
وز برای قهر او آماده شد

رو به هستی داشت فرعون عنود  
ل مجرم می‌خواست تبدیل قدر  
خود قضا بر سبلت آن حیله‌مند  
صد هزاران طفل کشت او بی‌گناه  
تا که موسی نبی ناید برون  
آن همه خون کرد و موسی زاده شد

۷۶۴/۲

۹۷ ◇ فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۲

اگر چه در بیت نخستین، مستقیماً فرعون را «عنود» و ستیزه‌گر خوانده است در ایيات بعد با آوردن تعبیری چون «تبدیل قدر خواستن»، «مورد ریشخند قضا واقع شدن»، «کودکان را کشنن»، «مخالفت کردن باموسی»، به نوعی صفت «عنود» بودن او را بسط و گسترش داده است؛ آنگونه که مخاطب بدون نیاز به بیت اول و تنها با خواندن ایيات بعدی می‌تواند به ویژگی «عنود» بودن فرعون پی ببرد؛ همچنین در این مورد

صد هزاران علمش اندر هر رگ است  
تابه پایان جان او را داد دست  
آن که چستش خواند او کاهل نشد  
... ۱۲۳۴/۱

بوالبشر که علم الاسماگ است  
اسم هر چیزی چنان کان چیز هست  
هر لقب کاو داد آن مبدل نشد

اگرچه در بیت اول با صفت «علم الاسماگ» از آدم یاد کرده است، آنچه در ایيات بعد آورده، تعبیری غیرمستقیم از علم الاسما بودن اوست.

### ابزارهای شخصیت‌پردازی مولوی

از جمله عواملی که مولوی، برای پرداخت مستقیم یا غیرمستقیم شخصیتهای مثنوی از آن بهره‌مند شده است می‌توان به دو عنصر «توصیف» و «گفتگو» اشاره کرد.

**الف) توصیف:** گاهی او با بیان ویژگیهای ظاهری یا باطنی اشخاص به پرداخت شخصیت آنهمبادرت می‌ورزد؛ از جمله

در بلاخوش بود با ضیف خدا  
هفت سال ایوب با صبر و رضا  
۳۶۸۹/۵

مست بود او از تکبر وز جحود  
آنبلیس از خمر خوردن دور بود  
۳۶۱۴/۴

که با بیان صفات باطنی صبر در ایوب و تکبر در ابلیس، شخصیت آنها را به مخاطب معرفی کرده و در مورد زیر علاوه بر صفات باطنی با بیان ویژگیهای ظاهری به این امر مبادرت ورزیده است :

دادر آن تاج شیخ اسلام بود  
آن ضیاء دلق خوش الهام بود  
بود کوته قد و کوچک همچو فرخ  
تاج شیخ اسلام دارالملک بلخ  
این ضیا اندر ظرافت بد فزوون  
گرچه فاضل بود و فحل و ذوفنون  
بود شیخ اسلام را صد کبر و ناز  
او بسی کسوته ضیا بی حد دراز  
... ۳۴۷۲/۵

**ب) گفتگو:** گاهی به جای اینکه خود مستقیماً به بیان شخصیت افراد بپردازد به آنها این امکان رامی‌دهد که از طریق گفتگو با همیگر شخصیت‌پردازی کنند؛ از جمله گفت جالینوس با اصحاب خود  
مر مرا تا آن فلان دارو دهد  
این دوا خواهند از بهر جنون  
پس بدو گفت آن یکی ای ذوفنون  
گفت در من کرد یک دیگر مگو  
دور از عقل تو، این دیگر مگو  
... ۲۰۹۵/۲

ویا

گفت لیلی را خلیفه: کان تویی  
کز تو مجnoon شد پریشان و غوی  
از دگر خوبان تو افزون نیستی  
گفت: خامش چون تو مجnoon نیستی  
... ۴۰۷/۱

البته گاهی در این گفتگوی دو طرفه، یک یا هر دو طرف مقابل با بیان عقاید، اعمال و اوصاف خوبیش، برای خود شخصیت پردازی می‌کنند که بهترین نمونه آن را می‌توان در گفتگوی مبانی علی(ع) با قهرمان عرب در میدان نبرد مشاهده کرد؛ آنچه که می‌فرماید:

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم  
بنده حقم نه مأمور تنم  
شیر حقم نیستم شیر هوا  
فعل من بر دین من باشد گوا  
ما رمیت اذ رمیتم در حراب  
من چوتیغم و آن زنده آفتاب  
...۳۷۸۷/۱

### ویژگی شخصیتها در مثنوی

از جمله ویژگیهای شخصیتها که در حکایات مثنوی نمود یافته است و می‌توان به آنها اشاره کرد، عبارت است از:

#### ۱- کلیت داشتن شخصیتها

بیشتر شخصیتها مثنوی اعم از واقعی یا تمثیلی - نمادی به صورت کلی و نمونه نوعی مطرح شده است؛ یعنی آنچه را مولوی در شخصیت پردازی آنها بدان توجه داشته، ویژگیهای عام و کلی آنها بوده است نه خصایص فردی و شخصی. از این رو عاشق و معشوق، فقیر و غنی، محتسب، زاهد، پادشاه، شهری و روستایی، قاضی، خواجه و غلام، پاسبان، تاجر، ترک و

درزی، عجوزه و... بیشتر شخصیتها ای نوعی هستند و هویت شخصی ندارند؛ برای مثال» موسی و فرعون در مثنوی بیش از اینکه به صورت حقیقت شخصیه مطرح باشند به صورت حقیقت نوعیه نمود یافته‌اند؛ به دیگر سخن، موسی و فرعون به دو فرد خاص در مقطعی از تاریخ محدود نمی‌شوند، بلکه صفات و ممیزات هر یک از آن دو در طول تاریخ دریکایک انسانها ظهور می‌کند؛ چنانکه شمس تبریزی در مقالات خود بدین مطلب تصريح کرده است. موسی مظہر روح ایمانی و عقل معاد است و فرعون مظہر نفس اماره و سرکش و عقل معاش. بنابراین موسی و فرعون به صورت حقیقت نوعیه در انسانها ظهور می‌کنند. از این‌رو مولانا در انتهای این حکایت مقصود خود را باز می‌گوید

آنچه در فرعون بود اندر تو هست  
لکن از در هات، محبوس چه است  
ای دریغ این جمله احوال تو است  
تو بر آن فرعون بر خواهیش بست<sup>۱۰</sup>  
این نکته نیز که آنچه مولانا در مثنوی در قصه عیاضی از زبان او نقل می‌کند، در روایت عطار در باب شیخ احمد خضرویه مذکور است، شاهد دیگری است که هم معلوم می‌دارد در چنین قصه‌ها نظر به شخص نیست، قصه ناظر به نوع اولیا و احوال آنهاست.<sup>۱۱</sup>

کلی بودن شخصیتها در مثنوی، حاصل تعامل دو ویژگی است: یکی جنبه داستان پردازانه مثنوی که هدف آن بیان اندیشه‌ها و تشریح صفات نوعی انسان است و دیگر جنبه تمثیلی و نمادین بودن مثنوی است که خود به تنها بی‌عاملی مهم در گرایش آن به سوی کلیت‌گرایی است.

## ۲- مطلق نمایی شخصیتها

بیشتر شخصیتها از لحاظ ویژگیها و صفات خود در حد مطلق و آرمانی قرار دارند؛ به عبارتی حدمیانه و متوسط برای آنها کمتر وجود دارد. پس اگر شخصیتی زشت یا زیبا، دیندار یا بی‌دین، جاهل یا عالم و... باشد در حد اعلای خود از آن صفت خوب یابد برخوردار خواهد بود؛ برای مثال افرادی چون حلاج، جنید، بازیزد و... نمونه‌هایی آرمانی و مطلق از «انسان کامل» و «عارف و اصل» هستند.

## ۳- تغییر عملکرد شخصیتها

شیوه فصه‌گویی‌های مولانا به گونه‌ای است که شخصیتهای داستان در نقش منفی و مثبت ثابت و جامد نمی‌مانند بلکه به اقتضای مقاصد معنوی، پیوسته دگرگون می‌شوند؛ یعنی نقش مثبت آنها منفی می‌شود و برعکس؛ برای مثال « Zahed » که در حالت عادی و مطابق با عرف عامه شخصیتی مثبت است در حکایت « آن صیادی که خویشن در گیاه پیچیده بود... » در دفتر سوم، نقش صیادی را ایغا می‌کند که نمادزا هدان ریابی است و برای رسیدن به اغراض نفسانی، طالبان حقیقت را به دام می‌افکند.

## ۱- دیدگاه مولوی راجع به شخصیتها

اصولاً دیدگاه مولوی در مورد شخصیتها را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم‌بندی کرد:

### الف) دیدگاه مستقیم

در اینجا مولوی خود به صراحت در مورد اشخاص به بحث و اظهار نظر می‌پردازد؛ گاه حوادث و سرگذشت تاریخی آنها را بدون کم و کاست بیان می‌دارد و گاه با دخل و تصرف در آن و بیان تعبیر، صفات و لقب گوناگون برای صاحب آن، طرحی نو در می‌اندازد که خاص او، و بیانگر دیدگاه واقعی و شخصی او در مورد آن شخصیت است؛ برای مثال در مورد گناه آدم(ع) یعنی خوردن از شجره ممنوع (گندم) گاهی مطابق روایات و آیات (اعراف ۱۹) آن را حاصل و سوسه‌انگیزی ابلیس دانسته و گفته است

این چنین تهدیدها آن دیو دون

آرد و بر خلق خواند صد فسون

خویش جالینوس سازد در دوا

تا فریبد نفس بیمار تو را

کین تو را سود است از درد و غمی  
گفت آدم را همین در گندمی ...۱۵۵/۵

بر تو خندید آنکه گفت این دواست  
اوست کادم را به گندم رهنماست  
...۱۳۴۱/۶

گاهی نیز متناسب با مشرب تعلیمی - عرفانی خود در مقام تمثیل به آن استناد جسته و از آن بهره می‌دهد است؛ برای مثال

- خوردن گندم نتیجه تأویل فرمان حق بود:

گرستایم تا قیامت قاصرم  
دانش یک نهی شد بروی خطوا  
یا به تأویلی بدو توهیم بود؟  
طبع در حیرت سوی گندم شتافت  
...۱۴۶۸/۱

این چنین آدم که نامش می‌برم  
این همه دانست، چون آمد قضا  
کی عجب، نهی از پی تحریم بود  
در دلش تأویل چون ترجیح یافت

-خوردن گندم دامی بود برای گرفتارشدنش :

دام آدم خوشه گندام شده تا وجودش توشه مردم شده

101 ... ۲۷۹۰/۱

-خوردن گندم به درخواست حوا صورت پذیرفت:

چون حوا گفت: بخور، آنگاه خورد  
چند با آدم بلیس افسانه کرد  
۴۷۰/۶

ب) دیدگاه غیرمستقیم

در اینجا مولوی به صورت غیرمستقیم یا با واسطه (از زبان خداوند، خود شخص، مردمان، ملایک، حیوانات و...) در مورد شخص، افعال، اقوال و صفات او به بحث می‌پردازد و او را معرفی می‌کند. اگرچه این نوع بیان و معرفی اشخاص نیز در واقع حاصل دیدگاه خود مولوی است، از آنجا که به صورت غیرمستقیم و از زبان دیگران ایراد گردیده، از حوزه و حوصله این مقاله بیرون بوده است، هرچند که در برگیرنده مطالبی مهم در معرفی آن شخص باشد؛ برای مثال

-از زبان خداوند در مورد پیامبر (ص):

که برون آی از گلیم ای بوالهرب

سرمکش اندر گلیم و رومپوش  
حضر وقتی، غوث هر کشتی تویی  
وقت خلوت نیست اندر جمع آی

که جهان جسمی است سرگردان تو هوش...  
همچو روح الله مکن تنها روی...  
ای هدی چون کوه قاف و تو همای  
...۱۴۵۳/۴

- از زبان پیامبر (ص) در مورد خود:  
مصطفی زین گفت: کادم و انبیا  
گر به صورت من زآدم زاده‌ام  
پس زمان زایید در معنی پادر

خلف من باشد در زیر لوا ...  
من به معنی جد جد افتاده‌ام  
پس زمیوه زاد در معنی شجر  
...۵۲۵/۴

- از زبان مردمان در مورد پیامبر (ص):  
پس بدو گفتند: می‌خوانند تو را  
گفت: من نشناسم او را، کیست او؟

این طرف، فخرالبیر، خیرالوری  
گفت: او آن ماه روی قند خو  
...۳۱۴۰/۳

ویا:

آن یکی گفت: ار چنان است آن ندید  
چونکه او مبدل شده‌ست و شادیش  
پس به قهر دشمنان چون شاد شد؟

- از زبان جبرئیل در مورد پیامبر(ص):  
مصطفی را هجر چون بفراختی  
تا بگفتی جبرئیلش: هین مکن  
مصطفی ساکن شدی زانداختن  
باز خود پیدا شدی آن جبرئیل

چون بخندید او که ما را بسته دید؟  
نیست زین زندان و زین آزادیش  
چون از این فتح و ظفر پرباد شد؟  
...۴۵۲۰/۳

خویش را از کوه می‌انداختی  
که تو را بس دولت است از امر کن  
باز هجران آوریدی تاختن...  
که مکن این، ای تو شاه بی‌بدیل  
...۳۵۳۵/۵

- از زبان عقاب در مورد پیامبر(ص):  
دست سوی موزه برد آن خوش خطاب  
درفتاد از موزه یک مار سیاه

موزه را بربرود از دستش عقاب  
زان عنایت شد عقايش نیکخواه ...

ما این جفا دیدیدم و بد خود این وفا...  
دیدنم آن غیب را، هم عکس توست  
نیت از من، عکس توست ای مصطفی  
...۳۲۴۱/۳

پس رسولش شکر کرد و گفت:  
گفت: دور از تو که غفلت از تو رست  
مار در موزه بینم برهوا

## ۲- سایه روشن در کلام مولوی و دیگر شخصیتهای داستان

باید دانست که تمایز قایل شدن در کلام مولوی و تقسیم آن به کلام مستقیم و غیرمستقیم همواره و به راحتی امکانپذیر نیست. تنوع حکایات تودرتو و نیز شگرد او در تبدیل مخاطب، گاهی باعث ایجاد تشکیک و عدم تمایز در گفتار او و دیگر شخصیتهای داستان می‌شود؛ برای مثال در حکایت «امتحان پادشاه آن دو غلام که نو خریده بود» در دفتر دوم، مولانا از بیت (۱۰) به بعد، رشته کلام را از زبان غلام که گوینده داستان است، می‌گیرد و پس از اوج گرفتن در آسمان معانی و نکته‌پردازی‌های فراوان، آرام آرام فرودمی‌آید و با مهارتی عجیب در بیت (۹۳۶) رشته کلام را بار دیگر به دست غلام نیکخو می‌دهد و این گونه‌است که خواننده مشنوی گمان می‌برد تمامی این ابیات و سخنان از زبان همان غلام است در حالی که چنین نیست و یا در حکایت «نخچیران و شیر» که در دفتر اول آمده است، بیت (۱۰۰۸) از زبان خرگوش است و مابقی ابیات تا بیت (۱۰۲۶) همگی سخن و کلام مستقیم خود مولوی است و شاهد این مطلب اینکه مولوی در بیت (۱۰۲۷) خود را مخاطب قرار داده است که:

این سخن پایان ندارد هوش دار  
گوش سوی قصه خرگوش دار  
۱۰۲۷/۱

### دسته بندی اعلام اشخاص (شخصیتها) در مشنوی

از یک دیدگاه می‌توان اعلام اشخاص را در مشنوی مطابق روش زیر، به چند دسته طبقه‌بندی کرد:

#### ۱- اعلام شناخته شده

بخش عمده‌ای از شخصیتهای مشنوی را اعلام خاصی تشکیل می‌دهند که تقریباً برای همگان شناخته شده‌اند به گونه‌ای که خواننده یا مخاطب مشنوی برای شناخت آنها، نیاز چندانی به رجوع به فرهنگها، تذکره‌ها، تفاسیر و... ندارد. اعلامی از قبیل آدم (ع)، محمد(ص)، جنید، رستم، یزید و...

#### ۲- اعلام ناشناخته

این قبیل اعلام عموماً دو دسته‌اند: یکی اسمهای خاصی که مسمای آنها برای ما شناخته شده نیست و دیگر کنیه‌ها. القاب، اوصاف، عناوین و تعبیری که مسمای آنها یا به صراحت ذکر نشده و یا شناخته شده‌نیست و بعضاً شارحان بنا به قرایینی در مورد آنها حدس‌هایی زده‌اند که ما در اینجا به ترتیب دفاتر ششگانه و با ذکر شماره ابیات، تنها به بیان آنها بسته می‌کنیم.

دفتر اول: فخرالدین (ظاهرآ اشاره به فخرالدین رازی) ۱۳۵۰، کوهکن (ظاهرآ اشاره به فرهاد) ۱۴۷۸، تمر (ظاهرآ تیمور و یا نام زنی اعرابی) ۲۳۰۴، کاتب وحی (عبدالله بن سعد بن ابی سرح) ۳۲۲۸، رکابدارعلی (ع) (ابن ملجم) ۳۸۴۴.

دفتر دوم: شیخ وامدار (احمد خضرویه) ۳۷۶، دلک و سید اجل ۲۲۳۳، جعفر عیار ۳۵۶۵

دفتر سوم: کیخسرو (نام چند تن از پادشاهان کیانی و سلجوقی) ۵۳۴، خسرو (نام چند تن از پادشاهان اشکانی و ساسانی) ۵۳۴، بومره (کنیه ابليس یا عربی گول و نادان) ۶۷۵، شیخ اقطع (ابوالخیر اقطع تیانی) ۱۶۱۴، سقرا (غلامی علاقه‌مند به نماز) ۳۰۵۵، صدر جهان (محمد بن عمر بن مسعود) و وکیل او ۳۶۸۶.

دفتر چهارم: حسن (نام وزیری بخششده) ۱۱۶۳، شاه محسن (نام پادشاهی بخششده) ۱۱۸۵، عmadالملک (نام یکی از خواص پادشاه) ۲۹۳۶، عجوزه کابلی (نام جادوگری فرینده) ۳۱۴۶، مرد مفلسف (ظاهرآ اشاره به فخر رازی) ۳۳۵۴.

دفتر پنجم: ابوبکر (نام مردی مسافر در شهر سبزوار) ۸۴۴، نصوح (نام مردی با هیأت و قیافه زنانه) ۲۲۲۷، مرد راهب (ظاهرآ دیو جانوس) ۲۸۸۷، ضیاء دلک (واعظی فاضل و رشید القامه، برادر شیخ الاسلام بلخ) ۳۴۷۲، تاج بلخی (مردی که مقام شیخ الاسلامی بلخ داشته و برادر ضیاء دلک بوده است) ۳۴۷۲، عیاضی (ظاهرآ ابن ابی ثلوج و یا ابوبکر مفید) ۳۷۸۰، خلیفه مصر ۳۸۳۱، شاه موصل ۳۸۳۱.

دفتر ششم: فرج (نام غلامی عاشق پیشه) ۲۲۹، آن صحابی (ثوبان بن بحد) ۳۳۵، هلال (یکی از شانزده صحابی پیامبر) ۱۱۱۱، سید ترمد و دلک ۲۵۱۰، عبدالغوث (مردی که نه سال در میان اجنه بود) ۲۹۷۴، بدراالدین عمر (مردی محتسب و بخششده در شهر تبریز) ۳۰۱۵، صدر جهان (محمد بن عمر بن مسعود) ۳۷۹۹، شاه تبوک ۳۹۸۷، شیخ وامدار (احمد خضرویه) ۴۱۸۵.

### ۳- اعلام خاص در معنای عام

بسیاری از اسمهای خاص در مثنوی در معنای عام به کار رفته‌اند؛ از جمله:

بوالحسن (در معنای صوفی و عارف) ۲/۵۹، بهرام (در معنای مطلق پادشاه) ۶/۲۶۰۴، ترکان (در معنای زن) ۵/۳۷۷۹، جبرئیل (در معنای فرشته) ۶/۲۹۹۷، حسن (در معنای وزیر) ۲۸۶۰.

یا انسان)، ۶/۶۴۷، ۳۹۶۱، حسین(در معنای شخص یا انسان)، ۶/۳۹۶۱، خسرو(در معنای بزرگ و شکوهمند) ۵/۵۳۴، زید (معادل فلانی یا بهمان)، ۵/۳۰۹۰، ۵/۳۰۹۲، ۴/۷۱، ۳/۱۳۸۰، ۳/۳۸۲۳، ۳/۱۳۸۰، ۵/۱۶۶۳، زید و بکر(معادل فلان و بهمان)، ۱/۹۰۴، ۲/۲۳۲، ۵/۱۴۹۶، ۳/۲، ۱۱۵۳/۳۶۲۹، ۶/۴۱۴، شهناز(در معنای معاشوقة)، ۶/۴۰۲۶، عمر و بکر(معادل فان و بهمان)، ۳/۴۷۶، فاطمه(در معنای اسم خاص زنان)، ۲/۱۷۴۱، قباد(در معنای مطلق پادشاه)، ۳/۸۶۹، ۶/۱۹۵۱/۱۳۸۷، کیخسرو(در معنای بزرگ و شکوهمند) ۳/۵۳۴، کیقباد(در معنای مطلق پادشاه)، ۵/۲۲۸۱، ۳/۸۳۴.

#### ۴- اعلامی که مخاطب مبهم واقع شده‌اند

دسته‌ای از اعلام خاص در مثنوی نقش منادی پذیرفته و به صورت «مخاطب مبهم» «کاربرد یافته‌اند که در اینجا تنها به ذکر چند نمونه از آنها بسته می‌شود:

ای امیـن: ۴/۲۹۹۷، ای امین الدین ربانی: ۵/۳۱۵۵، ای بـوالحسن: ۴/۵۰۴، ای تمـر: ۴/۲۳۰۴، ای حـسن: ۲/۱۱۱۴، ۳/۲۳۶۲، ۷/۱۳۵۰، ۳۱۵۴، ۴۲۹۲، ای حـسین: ۳/۲۷۷۷، ای قـبـاد: ۶/۱۳۲۰.

لازم به ذکر است که در بسیاری از موارد، اسمهای عام و صفات، نقش «مخاطب مبهم» به خود گرفته‌اند؛ از جمله: ای اسیران، ای امام، ای برادر، ای پدر، ای زنان، ای غلام، ای فلان، ای مخت، ای مزور، ای مغفل، ای مفـد و

#### نتیجه:

از ویژگیهای مثنوی مولانا این است که ضمن فراوانی و گوناگونی قصه‌ها و حکایتها در جای جای مشاهده می‌شود که مولوی به سبک و شیوهٔ کلیله و دمنه و هزار و یک شب، قصه در قصه می‌آورد ولی آنجا که فرصت وحوصله مجالی باقی نمی‌گذارد، رعایت دقایق قصه‌پردازی و مهارت در نقل داستان کاملاً نمایان است.

شخصیتها و پردازش شخصیت در مثنوی با سه شیوهٔ مستقیم، غیر مستقیم و شیوه‌ای تلفیقی بیان شده است. همچنین مولانا از ابزارها و عواملی برای شخصیت‌پردازی بهره گرفته است که از آن جمله می‌توان به توصیف و گفتگو اشاره کرد.

شخصیتها در داستان در حکایات مثنوی، ویژگیهایی دارند که می‌توان از آن میان کلیت داشتن، مطلق نمایی و تغییر عملکرد آنها را بر شمرد. دیدگاه مولانا دربارهٔ شخصیتها نیز گاه

### پی‌نوشت

مستقیم و در مواردی غیر مستقیم است. اعلام و نام شخصیت‌های حکایات مثنوی را نیز می‌توان به اعلام شناخته شده، ناشناس و به اعلام در معنای عام و مخاطبه‌ای مهم تقسیم کرد.

۱. پورنامداریان، تقی، داستانهای پیامبران در کلیات شمس، ج ۱، ص ۵۵، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
۲. زرین‌کوب، عبدالحسین، با کاروان حله، ص ۲۳۵-۲۳۶، تهران، انتشارات علمی، چاپ ششم، ۱۳۷۰.
۳. گولپیتاری، عبدالباقی، مولانا جلال الدین، ترجمه توفیق سبحانی، ص ۲۰۴-۲۰۵.
۴. پورنامداریان، تقی، پیشین، ص ۱۱۷.
۵. میرصادقی، جمال، عناصر داستان، ص ۸۳-۸۴، انتشارات سخن، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
۶. ر.ک: اخلاقی، اکبر، تحلیل ساختاری منطق الطیر عطار، ص ۱۶۸، انتشارات نشر فردا، ۱۳۷۷.
۷. ر.ک: میرصادقی، جمال، همان، ص ۱۰۷ و ۱۰۴.
۸. ناقدان اروپایی از آن به عنوان PERSONIFICATION (=تشخیص یا انسان‌نمایی) نام برده‌اند. (ر.ک: صور خیال در شعر پارسی، ص ۱۵۰).
۹. میرصادقی، جمال، همان، ص ۸۷ و ۸۹.
۱۰. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۲۱۲، تهران انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷.
۱۱. زرین‌کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، ص ۱۴۷، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۶.

### منابع

۱. اخلاقی، اکبر؛ تحلیل ساختاری منطق الطیر عطار، تهران: نشر فردا، ۱۳۷۷.
۲. پورنامداریان، تقی داستانهای پیامبران در کلیات شمس، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
۳. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ با کاروان حله، تهران: انتشارات علمی، چ ششم، ۱۳۷۰.
۴. \_\_\_\_\_؛ بحر در کوزه، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۶.
۵. زمانی، کریم؛ شرح جامع مثنوی معنوی، ج ۳، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷.
۶. گولپیتاری، عبدالباقی؛ مولانا جلال الدین، ترجمه توفیق سبحانی.
۷. میرصادقی، جمال؛ عناصر داستان، تهران: سخن، چ سوم، ۱۳۷۶.